**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010914**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که ما یک سری روایاتی را ذکر کردیم که می‌شود بر آن استدلال کرد برای این که قبض در صدقه معتبر نیست. ما تنها یک روایت را تا حالا پذیرفتیم و آن روایت طلحة بن زید بود. اما سائر روایت‌هایی که ذکر کردیم به نظر می‌رسد که باید یک مقداری در موردشان دقت کنیم. این روایت ۳۵۰۷۸. یک روایت ۳۵۰۷۷ روایت علی بن السندی حالا قبل از این که من وارد آن بحث‌ها بشوم یک نکته‌ای در مورد این علی بن سندی فقط اشاره کنم. در مورد علی بن السندی بحث این هست که علی بن السندی آیا با علی بن اسماعیل یکی هست یا یکی نیست؟ یک بحثی مرحوم آقای خویی مطرح کردند این را ملاحظه بفرمایید، من نمی‌خواهم وارد تفصیل این بحث بشوم، بیشتر روی بعضی جهات روشی می‌خواهم تکیه کنم. دو نکته، یکی این که اصلاً برای توحید مختلفات چگونه از راوی و مروی عنه می‌شود استفاده کرد. روش صحیح استفاده از راوی و مروی عنه در بحث توحید مختلفات چیست؟ این یک بحث.

نکتۀ دوم این که در بسیاری از رواتی که ما بحث توحید مختلفات را می‌خواهیم بکنیم بعضی روات مرتبط هم وجود دارد، بحث را فقط نباید روی آن روات داشته باشیم. همین بحث علی بن السندی این که علی بن السندی با علی بن اسماعیل یکی هست یا یکی نیست دو تا عنوان دیگر هم هست، دو جفت عنوان دیگری هم هست که آنها را هم باید با این بحث کرد و با همدیگر بحث کردن خیلی فرق می‌کند. آن دو تا جفت عنوان محمد بن سندی و محمد بن اسماعیل و سعد بن سندی و سعد بن اسماعیل است. این مجموعه را باید با هم بحث کرد. خیلی وقت‌ها بحث‌های یک عنوان با عنوان‌های مثلاً برادرش، پدرش، امثال اینها باید یک کاسه بحث کرد. حالا به طور نمونه حالا این بحث را رفقا نگاه کنند توضیح می‌دهم که این که تنهایی بحث کردن با اینکه با همدیگر بحث کردن چه فرقی از جهت روشی دارد و چه تفاوت‌هایی را به دنبال دارد؟ یک نمونۀ دیگری عرض کنم که خیلی بحث‌های، عناوین مرتبط هم در تعیین تکلیف یک عنوان مورد بحث دخالت دارد، بحث جعفر بن محمد بن قولویه هست. در مورد جعفر بن محمد بن قولویه یک بحث مفصلی هست که آیا جعفر بن محمد بن مسرور که در مشایخ شیخ صدوق هست همین جعفر بن محمد قولویه هست یا کس دیگری هست؟ به نظر ما این شخص همان هست. البته یک مقاله‌ای اخیراً بعضی از آقایان نوشتند برای این که بگویند دو تاست، به نظر ما ناتمام است. حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم.

بحث من این است این که ما جعفر بن محمد بن قولویه را با جعفر بن محمد بن مسرور می‌خواهیم بحث کنیم مناسب این هست که علاوه بر آن بحث علی بن محمد بن قولویه که برادر جعفر بن محمد بن قولویه هست با علی بن محمد بن مسرور را هم با هم بحث کنیم. یعنی این بحث یک مقداری وابسته به عنوان، یک جفت عنوان دیگر هم هست. و خیلی این دو تا را با هم می‌خواهیم بحث کنیم راحت‌تر بحث پیش می‌رود. در ما نحن فیه هم ما این جفت عناوین را با همدیگر باید بحث کنیم. علی بن سندی و علی بن اسماعیل، محمد بن سندی و محمد بن اسماعیل، سعد بن سندی و سعد بن اسماعیل. حالا این را ملاحظه بفرمایید، تکمیل بحث برای بعد. حالا آمدیم برگردیم به روایت‌هایی که ما استدلال کرده بودیم برای این که قبض معتبر نیست ولو در بعضی موارد.

یکی از آن روایت‌ها، روایت محمد بن مسلم بود عن ابی جعفر.

«أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلىٰ وُلْدٍ لَهُ قَدْ أَدْرَكُوا:»

این روایت محمد بن مسلم هم استدلال برای شرطیت قبض می‌شود با آن کرد هم استدلال بر عدم شرطیت. چون یک تفصیلی در آن هست ممکن است از این روایت نسبت به بعضی صور بگوییم ازش شرطیت استفاده می‌شود، نسبت به بعضی صور عدم شرطیت. بگوییم اگر صدقه بر معین باشد، متصدق علیه معین باشد قبض معتبر است. ولی اگر صدقه بر غیر معین باشد قبض معتبر نیست. حالا من روایت را می‌خوانم نسبت به هر دو جهتش صحبت بکنیم آیا این دو شقی که گفتیم درست هست یا درست نیست؟

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ: عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلىٰ وُلْدٍ لَهُ قَدْ أَدْرَكُوا:»

فرزندان بالغش، «إِذَا لَمْ يَقْبِضُوا حَتّىٰ يَمُوتَ، فَهُوَ مِيرَاثٌ،»»

بگوییم این که میراث شده این معنایش این است که در صدقۀ بر معین قبض معتبر است. چون قبض نشده هنوز صدقه تحقق پیدا نکرده، بنابراین میراث هست.

«وَ إِنْ تَصَدَّقَ عَلىٰ مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ، فَهُوَ جَائِزٌ؛ لِأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ».

چون پدر ولی فرزند هست و این در دست پدر هست در نتیجه در دست فرزند هم هست. این صدر روایت. ذیل روایت این هست:

««لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» وَقَالَ: «الْهِبَةُ وَالنِّحْلَةُ يَرْجِعُ فِيهَا إِنْ شَاءَ، حِيزَتْ أَوْ لَمْ تُحَزْ إِلَّا لِذِي رَحِمٍ؛ فَإِنَّهُ لَايَرْجِعُ فِيهِ».»

اینجا بگوییم این ذیلش «لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» استدلال این بود که الهبة و النحلة یرجع فیها صاحبها ان شاءت حیزت ام لم تحز. معنایش این است که:

«لَا يَرْجِعُ فِي الصَّدَقَةِ إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» حیزت ام لم تحز.

اطلاق دارد که حالا چه حیازت شده باشد، چه حیازت نشده باشد لا یرجع، که معنای لا یرجع این هست که صدقه صحیح هست و لازم است، نه تنها صحیح است، بلکه لازم هست و عدم اشتراط حیازت که همان قبض هست در صحت صدقه.

به این اطلاق مرحوم مجلسی در مرآة العقول و مرحوم سید کاشانی تصریح کردند که از این اطلاق استفاده می‌شود. البته یک گونۀ دیگری بحث را دنبال کردند حالا بعد عبارت‌های هر دو بزرگوار را بعداً خواهم خواند. حالا صدرش گفته بود اگر یتصدق علی ولدٍ له قبض معتبر است، ذیلش می‌گوید که اگر صدقه اذا ابتغی بها وجه الله عز و جل این کأنّ قبض درش معتبر نیست. این صدر و ذیل را چجوری جمع کنیم؟ ممکن است یک جور جمع بکنیم بگوییم مراد از تصدق در صدر، تصدق به معنای لغوی است. در تصدق در ذیل مراد از صدقه همان صدقۀ شرعی است کأنّ صدقه دو جور داریم، صدقۀ شرعی که درش قصد قربت معتبر است، این صدقه‌ای که درش قصد قربت باشد قبض درش معتبر نیست. آن صدقه‌ای درش قبض معتبر هست که به معنای شرعی نباشد، به همان معنای لغوی باشد، اینجوری مثلاً استدلال کنیم. نتیجۀ این بحث این می‌شود که اگر این استدلال کردیم از این روایت عدم اشتراط قصد قربت در صدقۀ اصطلاحی استفاده می‌شود به‌طور کلی. در صدقۀ اصطلاحی قصد قربت، این یک جور جمع بین صدر و ذیل است.

یک جور دیگر جمع بین صدر و ذیل لا یرجع فی الصدقة اذا ابتغی بها وجه الله عز و جل مراد غیر از آن صورت صدر باشد. بگوییم مراد از صدقه اذا ابتغی بها وجه الله یعنی جایی که متصدق به معین ندارد، جایی که به طور کلی بگوییم به قرینۀ صدر مراد از ذیل غیر از مفهوم صدر است، یعنی جایی که متصدق علیه مشخص داشته باشد در آنجا قبض معتبر است ولو به قصد قربت باشد، در جایی که متصدق علیه نداشته باشد و به قصد قربت باشد آنجا هست که قبض درش معتبر هست. اینجوری بین صدر و ذیل مثلاً جمع کنیم. ولی به نظر می‌رسد که اصلاً این روایت تنافی صدر و ذیل ندارد، استدلالش بر عدم اعتبار قبض هم درست نیست، به‌طور کلی و این بگوییم، اصلاً آن روایت، ذیلی هم که ما می‌خواستیم اطلاق بگیریم اطلاق ندارد. توضیح ذلک این هست که، این که این روایت می‌گوید الهبة و النحلة یرجع فیها صاحبها ان شاءت حیزت ام لم تحز این قید حیزت ام لم تحز چی می‌خواهد بگوید؟ ممکن است ما بگوییم که این بعد از این که در هبه و نحله، در صحت هبه و نحله قبض را معتبر دانسته، می‌گوید چه هبه و نحله صحیح باشد، چه هبه و نحله صحیح نباشد علی ای تقدیر جواز رجوع دارد، یعنی در آن حیزت ام لم تحز اشاره به این نکته دارد، چه حیزت یعنی هبه و نحله صحیح باشد، ام لم تحز نه هنوز هم صحیح نباشد به هر حال می‌تواند رجوع کند. البته رجوع در هبۀ صحیحه به یک معناست، رجوع در هبۀ غیر صحیحه به معنای دیگری است، رجوع در هبۀ صحیحه این هست که آن ملکی که به ملک غیر در آمده از ملک برگرداند. رجوع در هبه‌ای که هنوز قبض نشده به این است که آن صحت تأهلیه‌ای که هبه دارد از آن برمی‌گردد. یعنی کأن لم یکن می‌کند، الآن یک هبه‌ای کرده، این هبه می‌توانسته است با قبض تصحیح بشود. رجوع می‌کند کأن لم یکن، هیچ. اما رجوع در هبۀ واقع شده و هبۀ صحیح یعنی این که آن ملکی که برای آن شخص واقع شده از آن ملک برمی‌گردم. بنابراین این می‌تواند مراد این باشد که هم در هبۀ صحیحه که ملکیت، که انتقال ملکیت حاصل شده از آن می‌تواند برگردد، هم در هبه‌ای که هنوز تصحیح نشده در آن می‌تواند برگردد. آن لا یرجع فی الصدقة اذا لم تبغی بها وجه الله عز و جل مراد چی است؟ آیا مراد این هست که، ممکن است مراد این باشد که در صدقه بعد از تصحیحش لا یرجع، معلوم نیست که این لا یرجعی که در صدر باشد مراد اعم از حیزت ام لم تحز باشد، ذیل می‌گوید به هر حال شما اصلاً اصل لا یرجع، اصل رجوع، ظهور بدوی رجوع این هست که یک صدقه‌ای بالفعل تحقق پیدا کرده، صدقه‌ای که بالفعل تحقق پیدا کرده و انتقال پیدا کرده این صدقه را می‌خواهد بگوید که نمی‌شود ازش رجوع کرد. در ذیل که رجوع را مطرح می‌کند حیزت ام لم تحز ممکن است بگوییم آن در ذیل می‌خواهد از آن ظهور در صدر که مراد از صدقه، صدقۀ صحیحه است از آن ظهور رفع ید کند. این که مراد از صدقه، صدقۀ صحیحه است اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند مراد صدقۀ صحیحه باشد، نه این که صدقه در مورد صدقه‌ای که هنوز تحقق پیدا نکرده، هنوز فعلیت نداشته باشد ظهور داشته باشد. روی همین جهت ممکن است روایت را اینجور معنا کنیم که لا یرجع فی الصدقة، یعنی صدقه‌ای که فعلیت پیدا کرده و صحیح است. حالا در صدقۀ صحیح قبل معتبر هست یا معتبر نیست این روایت ناظر به آن نیست. این روایت ناظر به رجوع در صدقۀ صحیحه است و مجرد این که در ذیل رجوع در هبه و نحله را تعمیم داده می‌گوید نحله و هبه ولو صحیح هم نباشند می‌شود رجوع کرد این معنایش این نیست که در صدر ما بگوییم صدر اعم است. نه، می‌تواند، اصل بحث این هست که در صدقه بعد از صحت شما نمی‌توانید رجوع کنید. صدقه بعد از صحت قابل رجوع نیست. ولی هبه و نحله سواءٌ صحّت ام لم تصح جائز الرجوع است. صحت ام لم تصح عرض کردم رجوع در هبه و نحلۀ صحیحه یعنی بازگرداندن ملکیت، رجوع در هبه و نحلۀ غیر صحیحه یعنی ابطال صحت تأهلیه. کأنّ آن انشاء هبه که شده انشاء کان لم یکن، هیچ، هیچی به هیچی. این که ما صدر را می‌خواستیم اطلاق‌گیری کنیم خیلی روشن نیست یک همچین اطلاق‌گیری در مورد صدر بتوانیم بگیریم و این معنا یک معنای طبیعی است، این اوّلاً.

شاگرد: هبه و نحله‌ای که ذکر می‌کند آن استثناء به ذی رحم چی؟ آن نشان نمی‌دهد که باید صحیح باشد؟ قاعدتاً باید صحیح باشد الا لذی رحم نتواند رجوع کند دیگر. حتی اگر حیازت.

استاد: حالا در مورد هبۀ ذی رحم که نمی‌شود رجوع کرد آن مراد چی است آن یک بحثی دارد، حالا آن باشد مرحوم مجلسی یک کلامی دارد در وافی هم دارد، آن را من بعد در موردش صحبت می‌کنم. آن مکملی دارد من مکملش بعد عرض می‌کنم.

شاگرد: این صدقه که «إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ» این قید چه خصوصیتی دارد؟

استاد: می‌گوید اگر صدقه به معنای شرعی‌اش باشد، «إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ» این نمی‌شود رجوع کرد. این «إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ» هم می‌تواند قید توضیحی باشد هم می‌تواند قید احترازی باشد. قید توضیحی بودنش به این معنا که می‌خواهد علت عدم رجوع را بیان کند. در کلمات فقها این که در صدقه نمی‌شود رجوع کرد را اینجوری تعلیل کردند، این را از مصادیق هبۀ معوضه قرار دادند. گفتند صدقه چون وقتی درش قصد قربت می‌شود ثواب برایش مترتب می‌شود به مجرد صدقه ثواب بار می‌شود. هبۀ معوضه می‌شود. و در هبۀ معوضه بازگشت‌پذیر نیست. اذا ابتغی بها وجه الله اشاره به این هست که با ابتغاء وجه الله هبه می‌شود هبۀ معوضه، آن صدقه می‌شود صدقۀ معوضه. کأنّ تعلیل می‌خواهد بکند که چرا در صدقه نمی‌شود رجوع کرد. چون صدقه با این اذا ابتغی وجه الله که مقوم صدقه هست، صدقه شبیه هبۀ معوضه می‌شود و در هبۀ معوضه رجوع‌بردار نیست. اینجوری که فقها اصلاً روایات را فهمیدند. عبارت‌های مختلف، تحلیل در کلمات بسیاری از فقها وارد شده و به نظر می‌رسد اینها روایات را می‌خواهند معنا کنند. در روایات می‌گوید که صدقه درش رجوع نمی‌شود کرد لأنها لله. در أنها لله این چی را می‌خواهد بگوید؟ فقها اینجور فهمیدند که لأنّها لله و ما کان لله یعوض علیه، یصاب علیه، و وقتی مصاب علیه شد هبه می‌شود هبۀ معوضه، و هبۀ معوضه برگشت‌پذیر نیست. فقها اینجور معنا کردند. احتمال دیگر دارد که نه این توضیحی نباشد، توضیحی و برای بیان تعلیل حکم نباشد. صدقه لغةً درش قصد قربت معتبر نیست. این «إِذَا ابْتَغىٰ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ» می‌خواهد بگوید اگر این صدقه، صدقۀ شرعیه باشد این لا یرجع فی الصدقة. اگر صدقه به معنای لغوی‌اش باشد، عرفیه باشد آن نه، آن از مصادیق هبه است و نحله است و آن دیگر بستگی به چیزهای خودش دارد، حالا به ذی رحم باشد نمی‌شود برگشت، به معوضه باشد آن یک بحث دیگر است. ولی صدقه اگر قصد قربت درش شده باشد مطلقا نمی‌شود برگشت، که این کلام هم در کلمات فقها هم تصریح شده که الاصدق این است که صدقه علی اجنبی هم باشد قابل رجوع نیست. اینجوری بیان کردند. حالا وجه‌اش چی هست، ممکن است یک حکم تعبدی باشد، اگر ما اذا ابتغی وجه الله را، خداوند آن صدقه‌ای که برای خداوند هست آن قابل رجوع نیست، حالا چرا، خب این معلوم نیست. لازم نیست این را داخل در یک باب دیگری قرار بدهیم. این شبیۀ هبۀ معوضه قرار بدهیم آن استدلالاتی که در کلمات فقها هست به آن برگردیم.

شاگرد: احتمال تعدد مجلس هم می‌رود چون و قال و قال

استاد: نه حالا نمی‌خواهم بگویم حتما در یک مجلس هست. بحث این هست که به هر حال آن عبارت و این عبارت را چجوری با همدیگر سازگار کنیم. حالا یک مجلس باشد، دو مجلس باشد آنش خیلی

شاگرد: صدر و ذیل

استاد: نه حالا که صدر و ذیل تعبیر می‌کنم یعنی صدر و ذیل در روایت موجود، نه صدر و ذیل در مجلس واحد و امثال اینها.

شاگرد: شما لا یرجع را حکم تکلیفی یا حکم وضعی می‌گیرید؟

استاد: نه حکم تکلیفی صرف نیست، وضعاً هم صحیح نیست، اینجوری که ظاهر در اینجور موارد حکم وضعی است همچنان که فقها هم همینجور فهمیدند.

شاگرد: این ؟؟؟ احترازه که گرفتید پس باید اطلاق برمی‌گردد دیگر. چون شما در بالا که گفتید

استاد: نه، آن بالا به طور مطلق می‌گوید صدقۀ بر ذی رحم به شرط قبض نافذ است. خب آن مطلق است حالا صدقه هر چی باشد قبض درش معتبر است، یعنی صدقه به معنای اصطلاح باشد به معنای عرفی باشد قبض نشده باشد می‌شود رجوع کرد. حالا یک نکته‌ای هم من در مورد صدرش هم دیروز اشاره کردم، در مورد صدر اینکه ما این را دلیل بر صحت بگیریم بگوییم در صحت صدقه قبض معتبر است دلیل نیست. آن ممکن است در لزومش معتبر باشد، آن نکته‌ای که در جلسۀ قبل می‌گفتم در مورد صدر این روایت هم می‌آید. این نکته‌ای که عرض می‌کنم دیگر در روایت‌های دیگر هم همین متکرر هست، روایت ۳۵۰۸۲ آن هم عین همین مضمون هست که صدر و ذیل که در آن روایت هم هست همین بحث‌هایی که در این روایت هم هست در آن روایت هم می‌آید.

۳۵۰۸۴، آن یک مطلب دیگری هست. آن ذیلش استدلال، «سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ يَجْعَلُهَا الرَّجُلُ لِلَّهِ مَبْتُوتَةً هَلْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا قَالَ إِذَا جَعَلَهَا لِلَّهِ فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَلَيْسَ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا‌»

این ازش نمی‌توانیم استفاده کنیم که، اینکه حیزت ام لم تحز در صدر روایت وجود دارد دلیل بر اطلاق این ذیل نیست، چون اینها معلوم نیستند در یک مجلس باشند. سألته، سألته، سؤالات مختلف، حالا صرفنظر از بحث سندی روایت، تکه‌های مختلفی هست.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّدَقَةِ يَجْعَلُهَا الرَّجُلُ لِلَّهِ مَبْتُوتَةً هَلْ لَهُ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا» این می‌تواند ناظر به صدقۀ واقع شده باشد. صدقۀ صحیحه باشد. اما صدقۀ صحیحه چی چی درش معتبر است؟ آن در جای خودش باید بحث بشود. می‌گوید صدقه وقتی صحیح شد این صدقه دیگر قابل برگشت نیست. اما چه چیزی باعث صحت صدقه می‌شود؟ در این روایت چیزی در نمی‌آید. بنابراین آن حیزت ام لم تحز که در صدر این هست معلوم نیست به این برگردد. این ۳۵۰۸۴.

۳۵۱۲۲، «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَتَصَدَّقُ عَلَى الرَّجُلِ بِجَارِيَةٍ هَلْ يَحِلُّ فَرْجُهَا لَهُ مَا لَمْ يَدْفَعْهَا إِلَى الَّذِي تَصَدَّقَ بِهَا عَلَيْهِ»

می‌گوید سؤال این هست که صدقه می‌دهد به جاریه، می‌گوید تا وقتی که آیا قبل از قبض می‌تواند، یحل فرجها؟ طبق این نقل هست «إِذَا تَصَدَّقَ بِهَا حَرُمَتْ عَلَيْهِ‌». کأنّه قبض لازم نیست. به مجرد صدقه حرمت علیه. حالا دفعها او لم یدفعها. این عبارتش است.

این روایت معلوم نیست، یعنی مشکل قضیه این هست که نقل مسائل علی بن جعفر هست. من حدس می‌زنم این با همان روایت قبلی یکی بوده و این خلط شده. روایت قبلی دقیقاً برعکس می‌گوید.

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قَالَ لآِخَرَ هَذِهِ الْجَارِيَةُ لَكَ حَيَاتَكَ أَ يَحِلُّ لَهُ فَرْجُهَا قَالَ يَحِلُّ لَهُ فَرْجُهَا مَا لَمْ يَدْفَعْهَا إِلَى الَّذِي تَصَدَّقَ بِهَا»

تصدّق گاهی اوقات دائمی است، صدقۀ دائمی که وقف از مصادیق صدقه، وقف‌های مصطلح از آنهاست. ولی یک صدقۀ وقف‌های منقطع الآخر داریم که عمراه هست، حبیس گاهی تعبیر می‌کنند، حبس هست که در یک مدت مشخصی تعیین می‌کند که این ملک طرف باشد. این هم صدقه است، صدقه اختصاص ندارد به صدقۀ کامل.

«عَنْ رَجُلٍ قَالَ لآِخَرَ هَذِهِ الْجَارِيَةُ لَكَ حَيَاتَكَ»

این یک نوع صدقه است.

«أَ يَحِلُّ لَهُ فَرْجُهَا»

می‌گوید در عمراه قبض معتبر است، احتمالاً اینها علی الاحتمال یکی بوده قر و قاتی شده، یعنی نقل مسائل علی بن جعفر قابل اعتماد نیست از جهت سندی، ممکن است همین روایت بوده اشتباهاً به این شکل نقل شده باشد. بنابر این نقل روایت علی بن جعفر اگر همین ما بود و همین نقل ظاهرش این بود که قبض معتبر نیست ولی مشکل سندی دارد و این مشکل سندی در جایی که به خصوص مشابهی وجود دارد که می‌تواند تحریف شدۀ او به این شکل درآورده باشد اصلاً دیگر قابل اعتماد نیست. البته خود آن روایت علی بن جعفر را هم ما قبلاً اشاره کردیم که این می‌تواند به خاطر این باشد که شرط لزوم است نه شرط صحت. کسی که «أَ يَحِلُّ لَهُ فَرْجُهَا» ممکن است ناظر به این باشد که می‌خواهد از آن چیزش رجوع کند. حلّیت فرج معنایش این هست که می‌تواند با رجوع این را ملک خودش برگرداند و با آن مباشرت بکند. امام می‌فرماید تا وقتی که دفع نکرده باشد رجوع جائز هست، می‌تواند با رجوع کردن این حلیت فرج را به دست بیاورد. ولی اگر دفع کرده باشد دیگر عقد لازم شده، دیگر جائز نیست، بنابراین نمی‌تواند رجوع کند. آن هم ازش شرطیت قبض در صحت استفاده نمی‌شود. حداکثر شرطیت قبض در لزوم استفاده می‌شود و این مطلب از جهت روایات خیلی روشن است که در وقف، در صدقه در هبه، در همۀ اینها قدر مسلمش در لزومش قبض معتبر است، یعنی لا اقل هبۀ به معین، صدقۀ به معین، این مقدار که در لزومش قبض معتبر است این مسلم است. حالا آیا علاوه بر این که، این که در لزومش معتبر است به خاطر این هست که قبل از قبض اصلاً ملکیت حاصل نشده یا نه، ملکیت حاصل شده ولی ملکیت متزلزل است می‌تواند برگرداند. اینش یک مقدار عبارت‌های، روایات ابهام دارد، کلمات فقها هم ابهام دارد. در جلسۀ بعد این را اشاره می‌کنم. در کلمات فقها هم در مورد هبه، هم در مورد وقف، هم در مورد صدقه بعضی تعبیراتشان این هست که اینها درشان قبض معتبر است، که ظاهرش این است شرط صحت است. ولی بعضی جاها می‌گوید و لا یلزم الا بالقبض که شاهدش این است که شرط لزوم است. یک ابهاماتی وجود دارد آیا آن جاهایی که شرط می‌دانستند، شرط صحت است؟ شرط لزوم است؟ علی ای تقدیر حالا چه شرط صحت باشد چه شرط لزوم باشد قبل از قبض می‌تواند رجوع کند، یعنی لازم نشده. عقد لازم بعد از قبض تحقق پیدا می‌کند. قبل از قبض یا اصلاً صحیح نبوده، یا اگر هم صحیح بوده جائزه است، و حالا این ادامۀ روایت‌های دیگر را هم ملاحظه بفرمایید ما ببینیم مجموعاً این مجموعه روایات را چجوری جمع‌بندی بکنیم. این نکته را هم اشاره بکنم، یک ادعاهای اجماعی شده بر این که در صدقه قبض معتبر است. ببینیم آیا این ادعای اجماع هم درست است؟ در صدقۀ بر معین می‌شود این را پذیرفت، هم روایاتش روشن هست، حالا قبض ولو در لزومش، حالا من خیلی اصرار ندارم بگویم در صحت صدقۀ بر معین قبض معتبر است. در صدقۀ بر معین مرادم صدقۀ معین این شخص خاص، اما در صدقۀ عام آیا قبض معتبر هست؟ همچنان که در وقف عام هم همین است. هم در وقف هم در صدقه اگر عام باشد یک شیء بر شخص معین نباشد آیا آنها معتبر است آن خیلی روشن نیست. بحث اینها با هم جداست، از بعضی عبارت‌های فقها استفاده می‌شود که آن صدقه‌ای که درش قبض معتبر است صدقۀ بر معین است. کما این که در وقف هم وقف بر معین هست که درش قبض معتبر است، و الا اگر وقف بر مصالح باشد یا صدقۀ بر مصالح باشد آنها درش قبض معتبر نیست، حالا این مطلب را، عبارت‌های فقها را بعد از این که تکمیل کردم، یک چند تا عبارت به دست آوردم حالا آنها را می‌خوانم، حالا یک مقداری فحص‌ام تکمیل بشود برایتان عرض می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان